



بث الشكوى

یا

سخنی چند با خداوند

و

درباره خداوند

« ۳ »

اینک وظیفه خود میدانم که نخست نعمتهایت را بر شمارم و سپس به
نعمتهایت سر سپارم : *روزگار علم انسانی و مطالعات فرهنگی*
بارالها ، نعمتهائی که بمن داده‌ای فراوان است و زبانم در شکرگزاری
آن ناتوان ...

من بهر جا می‌نگرم نعمت است و در هر نقطه لطف و مکرمت . چشم بینا
و گوش شنوایم نعمت است ، زبان گویا و دل شکیبایم نعمت دیگر . فرزندان
زیبا و خامه شیوایم نعمت است ، مروت با دوست و مدارا با دشمن ، تحمل در
مشکلات و توکل در مضللات نعمتهای دیگرند ...

آری از نعمتهای تو است که انسان زادوست میدارم بدون آن که حیوان
را بیازارم ...

اینکه از آواز خوش آفریده خوشبخت لذت می‌برم و از ناله فرد بدبخت برنج اندرم ، آنرا نعمت تومی‌دانم .. بی‌گمان از عنایت تو است که از تأمل در گذشته و تعمق در آینده قلبم وسعت می‌یابد و فکرم سرعت می‌گیرد .

هر شب که سر به جیب تفکر فرو برم ستر فلک بدرم و از سدره بگذرم
 آری تکرار می‌کنم که قلبم وسعت می‌یابد و فکرم سرعت می‌گیرد تا
 بدانجا که گوئی هم آغوش الهام و بر طرف سازنده ابهام، بگفته شاعر :
 من نیارم هیچ جا نامی ز عشق تا نیاید سویم الهامی ز عشق

قطعا از موهبت تو است که بعوض شراب عاشق کتابم و بجای قمار شیفته ایثار
 بلی از دولت مکرمت تو است که وطنم را دوست می‌دارم و از بیگانه بیزارم و در
 مصائب روزگار سپاسگزار . « غایت شکر چیست دانستن - حق يك شکر
 تا توانستن ، ...

اکنون نوبت آن است ذکر نعمتها کنم زیرا با همه این احوال شکوه‌هایی
 نیز بدرگه تو دارم . که اگر همه را بگویم سخن بددازا کشد و اگر نگویم عقده
 هانا گشوده ماند ، خصوصاً که اگر با تو نگویم با دیگران هرگز نمی‌توانم گفت : باید
 بگویم : درست است که بمن لطف داشته‌ای و اکنون نیز داری و شاید در آینده
 نیز داشته باشی و از لطف تو مأیوس نمیتوان شد . لیکن این هم هست که بسا اوقات
 رسیدن الطافت در حکم نوشدارو پس از مرگ سهراب بوده و بسر اثر همین
 دیریایی‌ها و دیررسی‌ها است که آرزوهای من گم شده ، ناکامی‌هایی
 بمن رسیده ، بار بار سرم بسنگ نامرادی خورده ، یا نامرادی مراد من شده ،
 خروشم در سینه شکسته نمردام در گلو مانده ، چه فریادها که از عمق ضمیرم
 برخاست و « کمک کنید ، خواست و زبان حال این بود که :
 دامن امروزه که روز ضرورت یار نباشد که دست یار نگیرد .

معهدا جوایی که وافی باشد و شافی نشنیده‌ام . اگر چه تو ای خدای
 رحیم آگاه از آشکار و نهان هستی و گذشته و حال و آینده هر کس در پیشگاه تو
 روشن است ، معهدا اجازه می‌خواهم شکوه‌های چندی که در دل دارم به پیشگاهت

عرضه بدارم و آن این است که وقتی بگذشته نظر میاندازم می بینم : ایام کودکی نا آسودگی ، روزگار جوانی نا کاهرانی ، سرایش جوانی نابسامانی ، این بوده مرا حاصلی از زندگانی ، اکنون نمیدانم این سرگذشتها را چگونه تفصیل دهم و محرومیتها را چطور برشمارم که خون در عروقم منجمد نشود ، بنفش گلویم را نگیرد و اشک درچشمانم نگردد ؟ وجه خوب گفته شاعر :

قصه ما دارم از این دل که اگر شرح دهم همه گویند درینا که نمیفرسائی

از این بگویم که پدرم را درشش سالگیم از دستم گرفتی ، یا از این که در دل آخوند ده خوف جهنم را نکاشتی که بضرر ماسند نسازد و ایمان خود را نبازد ، بمادرم ادرک عمیق ندادی که اشتباهات خود را تکرار نکند ، برادر بزرگم را که روشن گردودمان کهنسال ما بود در عنوان جوانی در راه خانه خود (مکه) از این جهان بردی و سعادت و پابندگی خاندان پر زمان ما را برای همیشه ستردی ، در ربیعان جوانی آنچه از تو خواستم ندادی و بغیر اهلش ارزانی داشتی و خوب می دانی که در فقدان آن چقدر اندوه خوردم و چه حد خونابه بدل بردم .

سپس شرایطی فراهم آوردی که از دانش اندوزیم بازماندم و به نوکری دولت رو گرداندم در آنجانب دشمنانی برایم برانگیختی و خونابه بدلم ریختی کار بدانجا رسید که در بهیوجه جوانی و با ناآزمودگی در زندگانی در محیط مخوفی چون تهران بی دست گیرنده و بی پناه دهنده ای رهیم کردی و گرداب های هولناکی جلوی پایم گشادی تا با صد دشواری و صد خواری توانستم در آن غرقاب ترسناک ، دست آویزی یافته و خود را با صد زحمت نه بر بالا بکشم بلکه روی پا نگاه دارم .

چندی بعد به ناروا زمین زدی ، آن هم با دست بس ناپاکی که اگر دست می داد آن دست را با شمشیر قطع میکردم ، و خود دیدی که تا چه حد بی گناه بودم که بنابه مثل معروف تاپای دار رفتم ولی بر سردار نه ، یعنی منحل رنج - هائی شدم که با پای دار رفتن برابر بود . شگفتا و دست مریزاد .

آیا با وجود قادر مطلق بودن نمیتوانستی به آن مردک جاسوس پیشه و تاریکه اندیشه به آن زیادی قدرت و قوت را ندهی ؟ یا حقیقت امر را در دل سیاه

اوروشن گردانی و نگذاری مرا بیچاره و خانواده ام را آواره سازد؛ و یا مقدرات
ادازی مرا وجه المصلحه غرض ورزی و زور آزمائی باریقبای خود نکند؛ منکه
گناهی نداشتم چه شد که چوبش را من خوردم؟

آن چنان چوب خوردن هولناکی که حتی شبها در خواب می گریستم و
روزها غرقه در اندوه می زیستم و چنان از خود بی خود بودم که گوئی در این دنیا
نیستم. من در حال خیال تو را بحال خود خندان می دیدم و اگر چه گمانی بیش
نمود .. عجب داشتم که در میان پیغمبران جرجیس راپیدا کرده و در میان
هزاران گناهکار مرا برای تنبیه روحی انتخاب نموده بودی و حال آن که کم
نبودند کسانی که دستشان تا مرقق با خون بی گناهان خضاب بوده است .
خاکم بدهن اگر در این مباحثه جسارت کار شناخته کردم ... بعد از چندی
باز روا دیدی که چوب دیگر را آن پسره جعلق و مزلف برپیکر روح من بزند،
پس رکی که از راه ناصواب به آب و تاب رسیده بود .

درینا که شرح عاقبت و خیم آن چوب خوردن در این سطور گنجایش
ندارد و جزئیات دردناک آن کتابی جدا گانه خواهد، مگر بکوتاهی اشاره ای کنم و
بگذرم، از اینکه مرا مثل سکه حسن دله دنبال لقمه نانی از این سر بیابان تا آن سر
بیابان میدوانیدی، آنچنان دوانیدی که چیزی نمانده بود، خودم و عائله معدوم با
هستی محدودم یکسره بقعر دریا رویم لذت می بردی، یا از اینکه نزد اطفال
خردسال حسرت کشم از طریق تنگی همیشه و ضیق مؤنت خجالتم می دادی و
نوالزام نه خوشحال بودی .

باشد، راخیم برضای تو، هرچه دهی نیکو دهی . یادم آمد از آن
شر مساری که در راه قم دچارم کردی و نیز در شیراز از آن ستاره درخشان بی نصیبه
ساختی و در اهواز از آن ماه تابان بی شکیم نمودی :

د گاهی بدرد دشمن و گاهی بدرد دوست

عمری چنین بحکم ضرورت تو سوختم ،

ادامه دارد

گاندی دومین خداوند ایندیرا بود بانوی جوان اورا موقیکه به‌اله‌آباد آمد دید و برای او تاسرحد پرستش احترام قائل شد گاندی حتی توانست «موتی لعل» سالخورده و لجوج را بعقاید خود جلب نماید .

ایندیرا درچندسفر زیارتی گاندی راهمراهی کردوبرای کمک به پیشرفت کارهای آنمرد بزرگ يك اتحادیه از جوانان تشکیل داد . کار این اتحادیه بردن نامه‌های محرمانه و ابلاغ دستورهای رمز بود .

بدین ترتیب ایندیرا وارد سیاست وتاریخ شد دراین اتحادیه نوجوانی



ایندیرای
جوان

که ازسایرین بیشتر جسارت و شجاعت داشت با او از دردوستی وآشنائی درآمده نام او «فروزه گاندی» بود اوفقط تشابه اسمی با گاندی داشت ولی با او جویشی نداشت .

موقیکه گاندی جهادمقدس وصلح جویانه خود را برای استقلال هندوستان شروع کرد . بسببازی از زنان بخدمت او وارد شدند .

دختر جوان و با حرارت «کاملا» از اولین زنهایی بود که دراین جهاد

مقدس وارد شد او بهمراهی عمه بزرگ خود «سواروپ» که بعد بانام خانوادگی شوهرش «مادام ساندیت» در سال ۱۹۳۵ اولین زن وزیر در هندوستان و بعدها سفیر کبیر هند در واشنگتن گردید و یکبار هم بریاست سازمان ملل متفق رسید همکاری خود را شروع کرد.

در فاصله زندانها جواهر لعل نهرو فرصت تربیت دختر خود را بدست میآورد ایندیرا دستور زبان هندو را پیاموخت و کتابهای کلاسیک هندی را مطالعه کرد و در یکی از مدارس مذهبی اله آباد کتابهای «بهاگاوادیتا» و «اوپانیشاد» را فرا گرفت.

اواز مدرسه «سانتی نیکیتان» در نزدیکی «بنارس» که در آن شاعر و فیلسوف معروف هندی «رایبندرانات تاگور» تدریس میکرد دیپلم خود را بدست آورد. ایندیرا بهمراه مادرش به سویس میرود و یکسال تمام در کالج «سومردیل» با موختن زبان فرانسه و آلمانی و تاریخ و هم چنین ورزشهای اسکی و سرسره روی یخ مشغول میشود او هم چنین مدتی در اکسفرد نام نویسی میکند و در آنجا فقط با وطن پرستان هندی حشرو نشر میکند. در آنجا «کریشنامون» شخصیت برجسته سوسیالیست هندی مریدیکه به تنهایی میخواهد نماینده خشم و اعتراض يك ملت برضد اشغالگران باشد در روحیه دختر جوان اثر فراوان میگذارد.

او بهمراهی «سواروپ» عمه خود و شوهر او و هم چنین پدر بزرگ و عمه دیگرش کریشنا پاریس و رم و برلن و ونیز را سیاحت میکند و از موزههای کشور هلند بازدید بعمل میآورد.

و بهمراهی خویشان خود مسافرتی برای استراحت به میلان انجام میدهد و در آنجا گفتگوی مفیدی با روحانیهای این منطقه بنام «بیهیکوس» درباره «بودا» انجام میدهد این مردان خدا که لبادههای نارنجی بتن میکنند کوچکترین توجهی به مشکلات این جهان نداشته و برای آنها زندگانی بمانند رودخانه آرامی است که با هستگی بسوی اقیانوس روانه میشود.

اقامتهای طولانی ایندیرا در خارج از وطن و مشاهده کشور پهناور هند که خاکریز رد رنگ یا رنگ مردگان دارد و هم چنین جنگلهای بی پایان این کشور با و طرز تفکر جدیدی میدهد بر رویهم او هندوستان را سرزمین بدون فعالیت و کنواخت با مثنی مردم ژنده پوش و حیوانات لاغر و گرسنه با منظره غم انگیزی می بیند و از این مشاهدات تلخ خود چنین نتیجه میکیرد که او هم بمانند پدر خود موقیتی برای تغییر اوضاع بدست نخواهد آورد.

نهرودارای دوچهره بود یکی چهره صلح و دیگری چهره اضطراب و نگرانی او دارای پیشانی بلند و متناسب بود ولی دهان تلخ و تأثر انگیز حتی این حزن را در موقعیکه تبسم معروف خود را بر لبان داشت میشد درک کرد ایندیرا هم با داشتن موهای بلند مجمل که اکثراً آنها را بافته و در پشت سر خود رها میکرد پیشانی وسیع و نگاه نافذ خود که از آن قدرت و بی اعتنائی مشاهده میشود بی شبهات بمجمعه ای نیست که گل آنرا از اندوه و حزن درست کرده باشند او گاهگاهی نگاه خود را بر روی نقطه موهومی ثابت نگاه میدارد گوئی او بدشمن توجه دارد که فقط خود او آنرا می بیند .

نهرودارای دوروحیه بود یکی میراث او از اهالی کشمیر و یکی هم محصول تعلیمات غربی و انگلیسی او بعلمت دیرتصمیم گرفتن و رفتار اسرارآمیز خود و درک درد و رنج اطرافیان یک شرقی بتمام معنی بود ولی گاندی میگفت که «نهرو حتی با انگلیسی خواب می بیند» .

ایندیرا نیز محرمانه نسبت بدشمن خود انگلستان احترام قائل است ولی لباسهای ساری مخصوصی او نشان میدهد که او در هند و آسیا برای همیشه مستغرق است .

او رفتار و متانت و شخصیت یک شاهزاده خانم را داراست حرکات او در خانواده او نیز نمونه است ولی در سیاست طرفدار تولستوی میباشد یعنی روحاً سوسیالیست میباشد ولی این مارکیز قرمز احساسات و خوش قلبی خود را فراموش نمیکند .

در سال ۱۹۳۳ رفیق ایام کودکی او «فروزه گاندی» از او تقاضای ازدواج کرد .

ازدواج آنان در سال ۱۹۴۲ عملی شد و با اینکه ماهاتما گاندی این وصلت را ستود و فرخنده دانست کوچکترین مطلبی در این باره در جرائد منبکس نگردید .

«فروزه» که میخواست بنمایندگی مجلس انتخاب شود یکی از اعضای فعال حزب کنگره بود ولی در حقیقت او از پارسیان هند بود و بکیش قدیم ایرانیان معتقد بود و بهمین جهت بمانند تمام زردشتیان راضی بود که جسد مردگان دفن و یا غرق و یا سوزانیده شود .

زن و شوهر جوان بمسافرت ماه غسل رفتند . آنها در کشمیر و کوهستان هیمالیا وفلات تبت بگردش مشغول شدند

ولی بمحض مراجعت به دهلی پلیس انگلستان آنانرا بجرم شورانیدن مردم بازداشت کرد و هر يك از آنانرا جدا گانه بيك سياه چال انداخت . خانم ایندیرا گاندی مدت سیزده ماه در زندان ماند ولی رؤیای چندین ساله او بالاخره پس از کوشش بی شمار مبارزان هندی بحقیقت پیوست و خانم ایندیرا گاندی همانند سایر رجال برجسته هندوستان معروف ترین رقعۀ دعوت جهان را دریافت کرد. کارت دعوتی که بر روی مقوای طلائی بر آن با خطوط سیاه نوشته شده بود:



مهااتما گاندی

د افسر خدمت از والاحضرتین نایب السلطنه و بانو دستور دریافت کرده است که شامدا بمناسبت مراسم انتقال قدرت که در تاریخ ۱۵ اوت ۱۹۴۷ در سالن کاخ سلطنتی برگزار میشود دعوت نماید . بدین کیفیت در این مراسم باشکوه بزرگترین امپراطوری جهان تجزیه شد ایندیرا در این مراسم شرکت کرد . زمامداران جدید هندوستان هم باقیافه مصمم در آنجا حضور داشتند آنها بیاد هزاران ساعت از عمر خود هستند که در زندان انگلیسی ها گذرانیده اند نهر و راجندر پراساد - مولانا عبدالکلام آزاد - دسائی همگی در نزدیکی تخت طلائی نیابت سلطنت ایستادند .
 «لرد مونت باتن» با او نیفرم دریا سالاری نیروی دریائی انگلستان در حالی که تمام مدالهای خود را بسینه نصب کرده و در زیر بغل چپ کلاه مخصوص

مزین پیرهای شتر مرغ داداشت و شمشیر بلند جواهر نشان را بکمر آویخته و شنی بزرنگ نقره بدوش انداخته بود طی سخنان کوتاهی قدرت را بدست هندیان سپرد.

دریا سالار انگلیس از مقام نیابت سلطنت بصورت يك حکمران عادی تنزل کرد و جواهر لعل نهرو زندانی به سابق نخست وزیری کشور وسیع هندوستان جرگزیده شد.

ایندیرا از اولین روز استقلال هندوستان در نزد پدر خود در یکی از اطاقهای قصر حکومت با تفاق دو فرزند خود «مراجیو» و «سانجای» مستقر شد. او در شمار یکی از صمیمی ترین همکاران پدر خود محسوب میشد در تمام مسافرتهاى مهم سیاسى پدر خود راهراهی میکرد او هر روز نفوذ بیشتری در نهرو پیدا میکرد تا اینکه در کنفرانس تاریخی باندونک بدورل مهمی تفویض گردید و مدت یکسال ریاست حزب کنگره بدو محول شد.

مخالفتن نهرو او را مردی خیال پرست میدانند که از حقائق واقعی بدور افتاده است ایندیرا می کوشد که از نهرو وجودی مؤثر برای کشور بسازد.

گاهگاهی از ایندیرا کارهای فوق العاده سرمیزند من باب مثال او در سال ۱۹۴۸ در شهر کلکته بانهایت شجاعت خود را در بین دودسته از جنگجویان مسلمان و هند و قرارداد و مانع شد که آنها یکدیگر را قتل عام نمایند.

پس از چندى گاندی گشته میشود نهرو پس از ۱۷ سال حکومت در میگذرد و در سن ۷۴ سالگی در دهلی نو روز چهارشنبه ۲۷ مه سال ۱۹۶۴ جان بجان آفرین تسلیم می نماید او از غصه اینکه نتوانست يك صلح دائمی بین هندوستان و پاکستان با مارشال ایوب برقرار نماید دق کرد.

در تمام هندوستان عبور پرنده کوچک «شستری» را يك واسطه میدانستند دنیا شاهد روزی بود که شستری در تاشکند زیر نظر مراقب کاسیگین با ایوب خان بمواقتت مقدماتی رسید و چند ساعت بعد مرگ ناگهانی او تأثر و تأسف تمام جهانیان را برانگیخت هندوستان یا کشور عجائب همواره مایل است که یکی از قهرمانان داستانهای قدیمی حکومت را بدست داشته باشد هند چنین قهرمانی را بريك سیاستمدار زبردست و يك مدیر لایق و فعال ترجیح میدهد.

این جمعیت چند صد میلیونی بیشتر يك نشانه و علم را دوست دارند تا يك زمامدار! آنها يك موجود رویائی و تخیلی را میخواهند بهمین دلیل از بین بسیاری از رجال و سیاستمداران شبه قاره هندوستان بمانند:

«شاوان» وزیر جنگ هندوستان که حرکات و رفتار و خون سردی يك لرد

انگلیسی را داراست و در همین حال بمانند يك ایرلندی برای استقلال کشور خود مبارزه کرده تا

«نانسا» سیاستمدار عاقل و دانشمند آسیا و یا

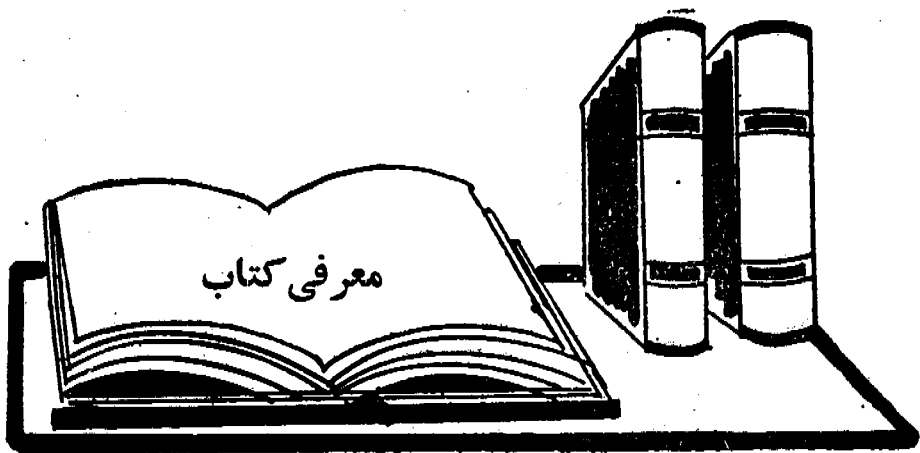
«کاماراج» گرداننده حزب کنگره و یا

«دسائی» که باو «کالون» هندوستان گفته میشود (کالون از روحانیون معروف و سخت گیر قرون وسطی اروپا) زیرا او باندازه ای به معتقدات مذهبی خود علاقه دارد که غذای اوقفط از شیر و گیاهان بالا رونده تشکیل میشود او حتی از خوردن گیاههایی که بزمین اصطکاک دارند جداً پرهیز میکند. کنگره هندوستان خانم ایندیرا گاندی دختر منحصر نهر و راتر جیج داد این خانم باضافه میراث پدران خود در زمان نخست وزیری شستری در پست وزارت اطلاعات نشان داد که از لیاقت و حسن مدیریت بی نظیری برخوردار است. هندوها میگویند: «خدایان در آنجهایی هستند که از آنها تجلیل میشود» و برای هندیها فقط همین موضوع مهم است و بس.

اکنون کاری بس سنگین که حفظ اتحاد و یگانگی در کشوری باندازه يك قاره و حفاظت بیش از پانصد میلیون نفر از افراد بشر برضد قحطی و جهل و نادانی و جذام و تحریکات خطرناک جهانی، صنعتی ساختن کشور و بر خوردار ساختن مردم از مواهب تمدن و فرهنگ و بهداشت و مجهز ساختن کشور به صنایع الکتریکی و هسته ای، از بین بردن یادبود شوم زمان استعمار، جلوگیری از تجاوزات چین کمونیست در طول یکی از طولانی ترین سرحدات جهان، مبارزه جدی با کمونیسم و جلب میلیونها میلیون سیاح که وجود آنها نعمت غیر مترقبه برای مردم هند است، تعمیم اصول دموکراسی و احترام بشخصیت فردی بعهده این بانوی بی نظیر گذارده شده است.

او بتمام این کارها رسیدگی میکند بدون اینکه تبسم ملایم و تلخ از لبان او دور شود. «دسائی» درباره او گفته است «که ماتاجی از خار بر روی سراو گذارده ایم» او میگوید که «ما اکنون خوشبختی خود را که حفظ حیثیت خودمان است بدست آورده ایم»

در جهانی که مردان پوست کلفت با سلاحهای جهنمی حکومت میکنند بسیار زیباست که اندام متناسب این خانم که ساری آبی رنگی بر دارد در رأس حکومت یکی از بزرگترین کشورهای جهان دیده شود گاهگاهی که انگهستان رسای اواز ورق زدن پروندهها خسته میشوند با گلهای زیادی که در منزل و اطراف خود دارد مشغول میشود.



مروارید کویر

مجموعه ایست مفید به قطع ۲۴ در ۳۰ سانتیمتر ۱۱۶ صفحه، محتوی مطالبی در زمینه مسائل فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی، کشاورزی هنر و موسیقی و تنبیهات تاریخی یزد.

این مجموعه به مناسبت هفته استان یزد توسط جمعی از فرهنگیان و محققان یزدی تهیه شده و اگر از هفته یزد همین اثر هم برجای مانده باشد باز جای سپاسگرا نیست.

توفیق خدمت برای آقای دکتر سینا استاندار محترم استان یزد که ضمن پرداختن به خدمات اجتماعی از امور فرهنگی نیز هیچوقت غافل نمی ماند و همکاران خدمتگزار او آرزو می کنیم.

خدمات ایران به تمدن بشری: ازسیدمحمود دستگار دبیر دبیرستانهای یزد - قطع ۱۳ در ۲۰ سانتیمتر - ۴۹ صفحه - اسفند ۵۲ چاپ یزد ۴۵۰ ریال. این کتاب حاصل سخنرانی فاضلانه آقای دستگار است که روز هفتم خرداد ماه ۱۳۵۲ بمناسبت بزرگداشت ابوریحان بیرونی - در یزد ایراد کرده است. توفیق آقای دستگار را در خدمات فرهنگی آرزو داریم.

بزم سخنوران فارسی در لاهور: نشریه شماره یک خانه فرهنگ ایران در لاهور - ۲۴ صفحه - ۲۰ در ۳۰ سانتیمتر - شامل پیش گفتاری از آقای فرزانه پور و اشعاری از آقایان اعظم چشتی - دکتر اکرم شاه - یزدانی چالذهری - دکتر یمین خان - خانم دکتر نسیم اعظم - حافظ محمد افضل صوفی - دکتر سید اکرام حسین عشرت - پروفیسور منظور احسن عباسی - سید سلیم واسطی - صلاح الدین گوهر حزیسن - دکتر فریدون زمان - میرزا هادی علی بیگ - پروفیسور محیی الدین خلوت - عبدالرشید تبسم - پروفیسور وزیر الحسن عابدی - صوفی غلام مصطفی تبسم. شعرای پارسی گوی پاکستان. توفیق خدمت برای مروجین فرهنگ و ادب فارسی آرزو داریم.